

گره گشایی از چند عبارت گلستان

دکتر محمد حسین کرمی*

چکیده

در طول سالیانی که نگارنده آثار سعدی را علاقه مندانه تدریس می کرد، می کوشید تمامی متن را خوب بفهمد، تا بتواند خوب به شاگردانش منتقل کند. در همین راستا، برای تدریس گلستان به شرحهای دکتر خزائلی، دکتر خطیب رهبر و دکتر یوسفی مراجعه می کرد، و ضمن استفاده فراوان از آنها گاهی به جمله ها و ابیاتی می رسید، که شرح آنها را ناقص یا نارسا و گاه نادرست می دید و می کوشید تا مفاهیمی مناسب برای آنها بیابد. این مقاله حاصل آن دقتها و در شرح چند واژه، جمله یا بیت از آن کتاب است؛ مواردی چون کاربرد فکیف، کم از آنکه، بطرح دادن، و جمله هایی مانند ملک موروثم را خاص کردند و... امیدوارم برای سعدی پژوهان سودمند باشد.

واژه های کلیدی

فکیف، جمله های دشوار، گلستان، کم از آنکه، موی بناگوش، به طرح.

مقدمه

بدون تردید، گلستان پرگل سعدی، گرامی ترین اثر نثر فارسی، و نمونه ای عالی از توانایی و زیبایی شگفت انگیز زبان و ادبیات فارسی است، و نویسنده مجرب آن مطالبی را برای حکایات خود برگزیده، که تمامی انسانها در لحظه لحظه زندگی خویش با آنها روبه رویند.

شیوه بیانی که سعدی در همه آثار خود، از جمله گلستان برگزیده، زبانی ساده اما فخیم و استوار است که نزد ادیبان به سهل ممتنع معروف شده است. این شیوه بیان زیبا رابطه ای صمیمی میان خواننده و متن خواندنی ایجاد می کند، چون خواننده از آنچه می خواند، به اندازه دانش و تجربه خود می فهمد و از زیبایی اش برخوردار می شود.

اما این شیخ بزرگوار، با همه شیوه ساده ای که برای بیان همه فهم مطالب خویش برگزیده، گاهی پیچ و تاب به کلام خویش داده است. گویا می خواسته ذهن خواننده را به فعالیت و تکاپو وادارد. از همین رو، گاه گاهی جمله ها،

* - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز.

ابیات و تعبیراتی در کلام شیخ یافت می‌شود که بارها موضوع شرحها و مقاله‌ها واقع شده‌اند و با وجود این، همچنان راه برای بررسیهای بعدی باز است.

نویسنده این مقاله نیز به دلیل علاقه فراوان، مطالعه، تدریس و تعمق دراز مدت در آثار سعدی، چند نکته از کتاب گلستان که احساس می‌کند نزد شارحان محترم ناقص یا مغفول مانده است، مطرح کرده و به بحث و بررسی درباره آنها پرداخته است؛ «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید».

الف - بررسی یک لفظ

یکی از واژه‌هایی که چندبار در آثار سعدی به کار رفته است، «فکیف» است. که در لغتنامه‌ها و شرحها معنی مناسبی برای آن نیامده است. در اینجا موارد به کار رفته و معنی لغتنامه‌ای و آنچه در شرحها آمده است، بیان می‌شود.

۱- در دیباجة گلستان، آنجا که سعدی می‌خواسته دلیل دور بودن از دربار و التزام ننمودن درگاه ابوبکر ابن سعد را توجیه کند، نوشته است: «فکیف در نظر اعیان حضرت خداوندی، عز نصره که مجمع اهل دل است و مرکز علمای کامل، اگر در سیاق سخن دلیری کنم، شوخی کرده باشم» (۱/ ص ۱۱۱).

۲- بار دیگر، در باب هفتم، سعدی حکایت پارسا زاده‌ای را بیان کرده است که نعمت فراوانی از مرده ریگ عمویش به دست می‌آورد و با این اموال بادآورده، انواع فسق و فجور و ولخرجی پیشه می‌گیرد. شیخ او را پسند و اندرز داده که اگر به این کار ادامه دهد، سرانجام: «نعمت سپری شود، سختی بری و پشیمانی خوری»، اما جوان ناپارسا سخن سعدی را نمی‌پذیرد و می‌گوید: «راحت عاجل به تشویق محنت آجل منقص کردن خلاف رأی خردمندان است. فکیف مرا که در صدر مروت تشسته‌ام و عقد فتوت بسته و ذکر انعام در افواه عوام افتاده» (همان/ ص ۵۸۷).

۳- همچنین شیخ اجل در بوستان می‌فرماید:

خداوند گاری که عبدی خرید بدارد فکیف آنکه عبد آفرید

(۲۸۰۹ ب/۹)

در لغتنامه دهخدا این کلمه معنی شده و هر سه مورد از سخن سعدی و یک مورد نیز از ذخیره خوارزمشاهی مثال آورده است: «حرف ربط مرکب» معنی ترکیبی «پس چگونه» و سپس به نقل از غیاث اللغات سخن صاحب بهار عجم را نقل کرده است: «فکیف برای استقهام حالت است که به جهت علو شأن امری و غرابت مرتبه آن، دیده و دانسته، استفسار کرده می‌شود و کاف بعد وی آرند برای بیان وقت و حالت باشد». در ذخیره خوارزمشاهی نیز چنین آمده است: «تندرست را زیان دارد فکیف که بیمار را». در غیاث نیز پس چگونه معنی شده و به جای مثال ذخیره خوارزمشاهی این مثال آمده است: «چنانکه در عبارت ابوالفضل: یکی از این روابط در التیام ولا کافی است؛ فکیف که این همه دواعی جمع شده باشند» (غیاث).

مرحوم دکتر یوسفی در توضیح مثالی که از دیباجة گلستان نقل شد، نوشته‌اند: «فکیف پس [سخن من] چگونه است (چگونه باشد) در نظر...؟ یعنی ارزش گفتن ندارد» (۸/ ص ۲۲۸). ایشان در توضیح باب هفتم نیز معنی کلمه را به همین صفحه ارجاع داده‌اند.

همچنین ایشان در شرح بوستان نیز فکیف را، پس چگونه معنی کرده‌اند (۹/ ص ۳۸۶).

مرحوم دکتر خزانلی در توضیح فکیف نوشته‌اند: «مرکب از فاء تفریع عربی و کیف، اسم استفهام. روی هم باید ترجمه شود: پس چگونه ممکن است» (۱/ ص ۱۶۵).

این کلمه در شرح دکتر خطیب رهبر نیز مانند شرح دکتر یوسفی است: «فکیف به فتح فای اول و به فتح فای آخر، پس چگونه است؛ یعنی سخن من چگونه باشد. مسندالیه (سخن) محذوف است و استفهام مفید نفی است؛ یعنی سخن مرا در پیشگاه مهتران درگاه خداوندی وجهی نیست و شایانی گفته شدن ندارد» (۲/ ص ۳۸).

چنانکه ملاحظه می‌شود، این معانی درست یا حداقل، دقیق به نظر نمی‌رسد و خواننده را قانع نمی‌کند؛ یعنی اگر «پس چگونه است» یا «چگونه باشد»، در جمله به جای «فکیف» قرار گیرد، مفهوم مناسبی حاصل نمی‌شود. به همین دلیل، در توضیحات نیز تأویل شده و از آن مهمتر به پیشینه سخن که باعث آوردن این لفظ بوده نیز توجه نشده است. در تمامی پنج موردی که نقل شد، «فکیف» از نظر ساختمان، ترکیبی از حرف ربط «ف» و ادات یا اسم پرسش «کیف» است و از نظر نحوی و نقش آن در جمله قید تأکید و ایجاب است.

اما از نظر معنی، در همه موارد یاد شده، گوینده پیش از «فکیف» جمله یا مطلبی را نقل کرده و سپس این کلمه را آورده است که باید بدان توجه داشت: من در سخن گفتن نیاز به اندیشیدن دارم «فکیف در نظر اعیان خداوندی...» خداوندان کام و نیکبختی نباید شادی امروز را از ترس سختی فردا رها کنند «فکیف مرا که در صدر مروت نشسته‌ام...». پس نویسنده در تمامی موارد ابتدا مطلبی را نقل کرده و پس از آن «فکیف» و سپس آنچه را که بر آن تأکید دارد، بیان کرده است.

اگر بخواهیم معادل فارسی واژه «فکیف» را در جمله جایگزین کنیم، دقیقاً به همان صورتی است که در لغتنامه‌ها و شرحها آمده است: «پس چگونه، یا پس چگونه است»، اما در هیچ کدام از موارد بالا معنی مورد نظر نویسنده، به خواننده القا نمی‌شود؛ پس معنی «فکیف» در این مثالها چیست؟

به نظر نگارنده در تمامی موارد بالا، «فکیف» در معنی «بویژه» و «بخصوص» به کار رفته است و نقش تأکیدی دارد. لطفاً در همه جمله‌ها به جای «فکیف» بویژه یا بخصوص بگذارید و متن را یک بار دیگر بخوانید: — بخصوص / بویژه در نظر اعیان حضرت خداوندی... بخصوص / بویژه مرا که در صدر مروت نشسته‌ام. — بخصوص / بویژه آنکه (خداوندی) که عبد آفرید. بخصوص / بویژه که بیمار را — بخصوص / بویژه که این همه دواعی جمع شده باشند».

ب- توضیح یک عبارت

شیخ اجل در حکایت شانزدهم از باب اول، ماجرای دوستی را بیان کرده است، که از علم حسابداری (محاسبه) سر در می‌آورده و کفاف اندک داشته و عیال بسیار. این رفیق تنگدست از سعدی که اعتباری در دستگاه حکومت داشت، درخواست که به عنوان واسطه (و پامرد) شغلی در دستگاه حکومت برایش دست و پا کند. شیخ که شخصاً قرب پادشاهان را مانند تجارت دریا سودمند و خطرناک می‌دانست و از آن پرهیز داشت، کوشید تا او را راضی کند که از پذیرش شغل دیوانی بپرهیزد، اما تلاش و نصیحت شیخ به جایی نرسید. بناچار نزد علاءالدین یا شمس‌الدین محمد جوینی رفت، تا او را به کاری گماشتند و در مدتی کوتاه به مراتب عالی رسید.

در همان سالها سعدی به سفر حجاز رفت و در بازگشت دوستش را دید که دو منزل به استقبالش آمده، «با ظاهر حالی پریشان و در هیأت درویشان». متوجه شد که او را برکنار کرده‌اند. سببش را پرسید، دوستش پاسخ داد که به او نسبت خیانت دادند و محکومش کرده، به زندان افکندند و ادامه داد: «فی الجمله به انواع عقوبت گرفتار بودم تا در این هفته که مژده سلامت حجاج برسید، از بند گرانم خلاص کردند و ملک مورثم خاص» (۱/ ص ۱۹۸).

آخرین جمله «ملک مورثم خاص [کردند]» یعنی چه؟ کدام ملک موروث، دوست بینوای سعدی، ملکش کجا بود؟ ببینم شارحان گلستان چه نوشته‌اند.

مرحوم خزائلی در توضیح همین جمله نوشته‌اند: «ممکن است پس از خلاص مالکیت جایی را به او داده باشند، به قسمی که به ارث قابل انتقال باشد، شاید هم ملک موروث، مقام باشد. در هر حال، در اینجا معنی حقیقی موروث اراده نشده، زیرا قهرمان داستان مال یا مقامی از پدر به ارث نبرده و حتی خود پیش از آنکه سعدی به کارش بگمارد، فاقد مال و منال بوده است. موروث: اسم مفعول به معنی به ارث رسیده» (۱/ ص ۲۷۵).

چنانکه ملاحظه می‌شود، مرحوم خزائلی در آغاز موروث را قابل ارث معرفی کرده است، در حالی که همان گونه که خود ایشان در آخر نوشته‌اند، موروث معنی به ارث رسیده و آنچه از کسی بازمانده دارد؛ یعنی مربوط به گذشته است و به ارث گذارنده از دنیا رفته است. حتی اگر واژه موروث معنی به ارث گذاشتنی می‌داد، در این جمله هرگز لازم نبود در اینجا ذکر شود، یعنی هیچ کس نمی‌گوید ملکی به من دادند که به ارث قابل انتقال باشد. از این گذشته، حتی اگر ملکی هم به او داده بودند، مقتضای حال و مقام، برای ذکر آن مناسب نبوده است، چون سخن دوست سعدی به تمامی، در شکوه و شکایت بوده است و اگر مال و ملکی به او داده بودند، جایی برای شکایت و گله باقی نمی‌ماند. علاوه بر اینها، حالت دوست سعدی مانند گذشته «ظاهر حال پریشان و در هیأت درویشان است» پس مال و ملکی به او نداده‌اند. بدیهی است که موروث معنی مقام و مرتبه ندارد و استدلالهای بالا این مفهوم را نیز رد می‌کند.

مرحوم دکتر یوسفی نیز نظر اغلب شارحان و مترجمان، از جمله دکتر خانلری را در این باره مطرح کرده و نظر آنها را بعید دانسته و نپذیرفته‌اند و آنچه خود ایشان مطرح کرده‌اند نیز قانع کننده نیست. خلاصه نظر ایشان چنین است: «اکثر شارحان و مترجمان گلستان این جمله را چنین تعبیر کرده‌اند: مژده تندرستی حج گزاران که به پادشاه رسید، مرا از زنجیر رهایی بخشید و ملک موروثی (به ارث رسیده) مرا خاص خود کرد و مصادره فرمود. شادروان دکتر محمد خزائلی نوشته است... هر دو مفهوم مذکور در شرح خزائلی بعید به نظر می‌رسد... اما احتمال ملک موروث برای رفیق سعدی هست. شاید ملکی کوچک بوده که از آن درآمدی ناکافی (کفاف اندک) داشته است.

«خاص کردن» یعنی به خود اختصاص دادن. «خاص» به معنی اختصاصی و متعلق به شاه نیز هست... هنوز یک نکته باقی می‌ماند و آن این که عطف کردن مصادره ملک موروث به آزاد کردن از بندگران، محل تأمل است. به عبارت دیگر، دو نوع رفتار است: یکی زیان رساندن و یکی سود. به گمان مصحح کتاب حاضر شاید «و» پیش از «ملک» و بین دو جمله، در اینجا به معنی «ولی، اما» باشد... در این صورت؛ یعنی از بند گران خلاص کردند، ولی ملک موروثم را خاص و مصادره کردند. یا آن که «و» مزبور معنی «حال» را برساند، مانند... با این مفهوم حاصل جمله آن که: از بند گران خلاص کردند، در حالی که ملک موروثم را مصادره کردند یا شاید «و» به معنی معاوضه و مبادله باشد؛ بدین معنی

که از بندگران خلاصم کردند و در مقابل، ملک موروثم را مصادره کردند. (سودی نیز چنین استنباط کرده است) بنده از این سه وجه اخیر، صورت اول (و: ولی، اما) را مناسبتر تصور می‌کنم» (۱/۸ صص ۲۸۵).

مرحوم دکتر یوسفی، دوست سعدی را صاحب ملک کوچکی دانسته که درآمد ناکافی داشته، در حالی که مضمون حکایت آن را تأیید نمی‌کند، زیرا دوست سعدی چنان تنگدست بوده که طاقت بار فاقه نداشته و بارها در دلش آمده تا به اقلیمی دیگر سفر کند تا در هر صورتی که زندگی کرده شود، کسی بر حالش آگاه نباشد. پس نمی‌تواند ملکی داشته باشد و اگر هم بتوان چنین تصویری داشت، آنقدر این ملک ناچیز بوده که ارزش مصادره از سوی صاحب دیوان یا سایر عمال حکومت را نداشته است، بویژه که او سفارش شده سعدی بوده و باید آزاد شدنش نیز - چنانکه خود گفته - به شکرانه بازگشت زائران و بویژه سعدی بوده باشد.

بعلاوه مرحوم دکتر یوسفی کلید حل مشکل در پیوند دو جمله را در معنی «و» میان این جمله و جمله پیش از آن دانسته است، ضمن اینکه در هر دو مثال ایشان معنی «در عین حال» برای «واو» بسیار مناسبتر به نظر می‌رسد و چنانکه خواهیم گفت دو جمله با هم متضاد نیستند که نیاز به آشتی داشته باشند.

آقای دکتر خطیب رهبر نیز دوست سعدی را صاحب ملکی دانسته‌اند که مصادره شده است: «شاه به مژده تندرست بازآمدن حاجیان از بند و زنجیر آزاد کرد و ملک میراثی مرا مصادره فرمود و بخود اختصاص داد» (۲/ص ۹۹). به نظر نگارنده باید پیش از هر معنی خارج از متن حکایت، در درون حکایت معنی این جمله را جستجو کرد. در لابه‌لای حکایت، سعدی به دوست خود اندرز می‌دهد که: «مصلحت آن می‌بینم که ملک قناعت را حراست کنی و ترک ریاست گویی» پس می‌تواند در این جمله نیز ملک به ضم اول صحیح باشد و منظور همین ملک قناعت باشد (ص ۱۹۶) و خاص کردند نیز به معنی «به خودم اختصاص دادند» می‌باشد. در حقیقت، وقتی که سعدی از دوستش می‌پرسد: «حالت چطور است؟» دوستش در ادامه پاسخ خود به طنز و طعنه پاسخ می‌گوید، که ملک قناعت را خاص من کردند. یا دوباره باید از ملک قناعتم که می‌گفتی، حراست کنم.

و شاید بهتر باشد که این جمله طنز آلود را با استعاره تهکمیه به آغاز حکایت برگردانیم، که دوست سعدی از فقر و فاقه خویش سخن گفته است. پس در اینجا، هم می‌تواند ملک باشد و هم ملک و این ملک یا ملک موروث چیزی جز فاقه و تنگدستی نیست، که دوباره خاص او شده است. پس معنی دو جمله چنین خواهد بود: مرا از بندگران خلاص کردند و پادشاهی یا ملک موروثی «فقر و فاقه» را بار دیگر به من اختصاص دادند.

ج - شرح یک اصطلاح

سعدی در حکایت بیست و ششم از باب اول گلستان تعبیری به کار برده که در متون ادب فارسی بسیار کم آمده است. این تعبیر «به طرح دادن» است که پیش از سعدی نیز به صورت «به طرح فروختن» در تاریخ سیستان به کار رفته است. اما شیخ اجل سه بار آن را به کار برده است: یک بار در گلستان یک بار در مواعظ و بار دیگر در رسائل نشر.

به گمانم آنچه برای رساندن معنای این کلمه نیاز است، در فرهنگهای لغت آمده است. در غیث اللغات دو معنی از دو منبع نقل شده است: «به معنی فروختن جنس به زور به رعایا» (چراغ هدایت) و در شرح آن نوشته که طرح رسمی است مقرر که حکام ظالم جنس خود را قیمت افزوده و به رعایا و زیردستان دهند» (ذیل طرح) مرحوم دهخدا

عینا این معانی را نقل کرده و مثالی از تاریخ سیستان نیز آورده است: «بسیار بره و مرغ برخوان نهادی؛ چندانکه کسی از حشم نتوانستی خورد تا شاگردان مطبخ به بازار بردندی و به طرح بفروختندی، چنانکه هرچه به دیناری خریده بودی، به درمی به بازار بفروختندی» (۱/ ص ۲۷۷).

آنچه در تاریخ سیستان آمده است، نشان از به زور فروشی است و نه گران فروشی. مرحوم دکتر معین نیز برای «طرح» دو معنی آورده اند:

۱- فروختن جنسی به زور به رعایا؛

۲- کاسبان هنگام خرید کالا و خواربار از کشاورزان مقداری اضافه بر کالای وزن شده بر آن افزایند و آن را طرح نامند» (فرهنگ فارسی).

اما آنچه شیخ آورده، به شرح زیر است: «ظالمی را حکایت کند که هیزم درویشان را خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح» (۱/ ص ۲۰۷).

در اینجا به زور فروختن و به قیمت گرانتر فروختن، کاملاً مناسب و کافی است.

مرحوم دکتر خزانلی در توضیح این جمله از گلستان نوشته است: «طرح یعنی کم کردن و کاستن. مراد این است که ظالم هیزم درویشان را ارزان می‌خرد، یا مقداری بیشتر از آنان می‌گرفت و در فروش، مقداری از آن می‌کاست» (۲/ ص ۲۹۰).

دکتر یوسفی ضمن رد مفاهیمی مثل: به اقساط دادن، یا در فروش مقداری از بها کاستن یا به رایگان دادن؛ خود مفهوم مناسبی آورده‌اند: «فروختن جنسی به زور به رعایا به قیمتی دلخواه، فروش تحمیلی» (۱۹/ ص ۳۰۱).

دکتر خطیب رهبر نیز در معنی به قیمت زیاد فروختن بزور آورده‌اند؛ که این نیز مانند توضیح دکتر یوسفی مناسب است.

سعدی بار دیگر در مواعظ، این واژه را در قطعه‌ای به کار برده است که خطاب به شمس الدین تازی کوی^(۱) است.

... احوال برادرم شنیدی فی الجملة ترا خبر نباشد
خرمای بطرح داده بودند جرم بد از این بتر نباشد
اطفال و کسان و هم رفیقان خرما بخورند و زر نباشد
آنکه چه محصلی فرستی ترکی که ازو بتر نباشد...

(۱۶/ ص ۸۶۷)

بار دیگر در رسائل نثر آورده است: «در زمان حکومت ملک عادل، مرحوم شمس‌الدین تازی‌کوی طاب ثراه، اسفهلاران ممالک شیراز - حماه الله من الآفات - خرمایی چند از رعایا سته بودند به تسعیر اندک، و به نرخ گران به بقالان می‌دادند به طرح و ملک از این ظلم بی‌خبر...» (۷/ ص ۹۲۱).

از این خرما مقداری نیز به برادر سعدی فروخته بودند و باعث شد که شیخ قطعه بالا را بسراید و به شمس الدین شکایت کند، و او نیز به این شکایت رسیدگی کرد و دستور داد تمام خرماهای فروخته شده را پس بگیرند و

بهای آن را پردازند. در این مورد نیز معنی «طرح» دقیقاً به زور فروختن و به نرخی بیشتر از بهای واقعی فروختن آمده است. پس هر سه مورد کاربرد «طرح» در آثار سعدی در یک معنی است. اما هدف من از طرح این نکته این است که، امروز در بازار و بویژه در میان عوام، لفظی به کار می‌رود که مفهوم فریبکاری در معامله و گرانتر از نرخ واقعی فروختن، دارد. این لفظ دقیقاً معادل فارسی واژه «طرح» است. در تمامی فرهنگها نخستین معنی ضبط شده برای طرح، «انداختن» است. مرحوم دکتر معین یکی از معانی انداختن را چنین نوشته است: «کلاه گذاشتن سرکسی بوسیله جنسی نامرغوب به قیمت گزاف» و در معنی «انداختن» نوشته است: جنس نامرغوب. حال این پرسش به ذهن می‌آید که آیا لفظ «انداختن» در این معنی همان «طرح» عربی نیست؟ یا نمی‌توان احتمال داد که این واژه در این معنی، در برابر طرح به کار رفته باشد؟

د- توضیح یک ترکیب

از جمله ابیات زیبای گلستان که فهم بخشی از آن دشوار است، دو بیت زیر است:

دیر آمدی ای نگار سرمست زودت ندهیم دامن از دست
معشوقه که دیر دیر بینند آخر کم از آنکه سیر بینند

(۲/ ص ۵۱۱)

ممکن است هر کسی که این شعر را می‌خواند، به دلیل سادگی الفاظ احساس کند که معنی آن را خوب می‌فهمد، اما مصرع آخر یعنی چه؟ دکتر خزائلی آن را معنی نکرده‌اند و دکتر یوسفی «کم از آنکه» را معنی کرده‌اند به لاقل، حداقل، و این معنی صحیح است. این ترکیب به صورت «کم از»، «کم از آنکه» و «آخر کم از آنکه» در شعر و نثر فارسی فراوان به کار رفته است (ر. ک. لغتنامه ذیل کم) و معنی لاقل، اقلاً و حداقل برای آن آمده است. در این مصرع کلمه «آخر» به معنی به هر حال، و سرانجام است. اگر بخواهیم معنی «کم از آنکه» را از الفاظ آن بیرون بکشیم، باید مصرع را به صورت استفهام تأکیدی بخوانیم و آن را به صورت «کمتر از آنکه» معنی کنیم. در این صوت معنی بیت چنین خواهد بود: «معشوقه‌ای را که دیر به دیر می‌بینند، به هر حال کمتر از آنکه سیر بینند؟ یعنی آیا می‌توان کمتر از سیر دید؟ حال اگر بیت را بخواهیم به صورت غیر پرسشی معنی کنیم، چنین خواهد شد: معشوقه‌ای را که دیر به دیر می‌بینند، حداقل باید که او را سیر بینند.»

ه- توضیح یک بیت

در حکایت دهم از باب پنجم، خطاب به جوانی که پس از سالها دوری از سعدی، نزد او بازگشته و زیارویی نوجوانی را از دست داده است، می‌گوید:

گر صبر کنسی ورنکنی موی بنا گوش این دولت ایام نکویی به سر آید
گردست به جان داشتمی همچو تو برریش نگذاشتمی تا به قیامت که بر آید

(۹/ ص ۱۳۹)

در مصرع اول: گر صبر کنی ورنه کنی، دکتر یوسفی مانند مرحوم فروغی به همین صورت یعنی منفی «کردن» و متضاد با «بکنی» ضبط کرده است و دکتر خزائلی به صورت «بکنی»، از مصدر «کندن» ضبط کرده است و به هر دو صورت قابل معنی کردن است. اما بیت دوم معنی دشوارتری دارد و مفاهیمی که در شرحها آورده‌اند، خالی از اشکال به نظر نمی‌رسد.

مرحوم خزائلی بیت را چنین معنی کرده‌اند: «اگر آن اختیار و تسلطی را که تو نسبت به ریش داری، من به جان خود داشتم، نمی‌گذاشتم تا روز قیامت درآید، و تو نیز به طریق اولی می‌بایست نگذاری که ریشت برآید» (۲/ ص ۵۴۰).

دکتر یوسفی نیز همین معنی را آورده‌اند، فقط جمله آخر را ندارد. «اگر آنچنان که تو بر ریش خود تسلط داری، من بر جان خویش اختیار می‌داشتم، نمی‌گذاشتم تا قیامت از تن بیرون آید» (۹/ ص ۴۳۸).

دکتر خطیب رهبر نیز در شرح بیت دوم، تعبیری مشابه دو شرح دیگر آورده‌اند؛ بدین صورت: «اگر تسلطی بر حیات خویشتن، چنانکه تو بر ریش خود داری، می‌داشتم، رها نمی‌کردم تا رستخیز از تن برون رود» (۳/ ص ۳۵۹).

در هر سه شرح نویسندگان تأیید کرده‌اند که جوان توانایی دارد که جلو بیرون آمدن ریشش را بگیرد و شاعر هم برای جانش چنین آرزویی دارد، در حالی که در این دو بیت تأکید شاعر بر ناتوانی است، نه توانایی؛ یعنی شاعر نمی‌تواند جلو بیرون آمدن جانش را بگیرد و شاهد جلو بیرون آمدن ریشش را، و در این ناتوانی مشابه‌اند. پس شاعر در بیت اول می‌گوید: اگر این موهای زیر بناگوش را که مایه زیبایی در سالهای نوجوانی است بکنی یا رها کنی، در هر حال دولت زیبایی‌اش به سر می‌آید (بخواهی یا نخواهی این دوران سپری خواهد شد)، و اگر من می‌توانستم که جلو بیرون آمدن جانم را بگیرم و همچنین تو می‌توانستی جلو بیرون آمدن ریشت را بگیری، نمی‌گذاشتم (نمی‌گذاشتیم) تا به قیامت بیرون آید [اما حیف که نه من این قدرت را دارم نه تو!].

نتیجه

مردان بزرگ تمام شدنی نیستند، آنچه از خود به جای نهاده‌اند، آنقدر آکنده معنی و ارزشمند است، که هر چه درباره آنها بگویند و بنویسند، باز هم حرف تازه‌ای برای گفتن وجود دارد. سعدی و آثارش یکی از این نمونه‌هاست.

با این که گلستان سعدی از همان سالهای نگارش به عنوان کتابی درسی، مطالعه و بررسی می‌شده و از این لحاظ پس از قرآن کریم بوده است، اما چنانکه ملاحظه شد، همچنان جای بحثهای تازه در آن باقی است و یا به عبارتی، در اشعار و نوشته‌های شیخ، با همه شیوایی، خواسته یا ناخواسته کلمه‌ها و تعبیرهایی به کار رفته و یا ندرت تلفیق جمله‌ها و ابیات به نوعی است که برای خوانندگان، بویژه خواننده امروزی قابل فهم نیست و باید از آنها گره‌گشایی شود و هدف این مقاله نیز همین است.

اگر این مقاله توانسته باشد فقط چند نکته تازه را مطرح کرده و چند گره را گشوده باشد، نویسنده را بسنده است.

پی‌نوشتها

۱- «شمس‌الدین تازیکو از مشاهیر متمولین و اعظام تجار بود و مال التجارة او در اقطار ارض از مشرق تا مغرب روان بود. در سنه ششصد و هفتاد و شش در عهد سلطنت اباقا ممالک فارس را به انفراد و استبداد به طریق مقاطعه از دولت مغول به عهده گرفت به نحوی که حکومت مطلق با او بود و ارباب بلوکات جواب متوجهات ضمانتی با او می‌گفتند» (۶ ص ۶۲۲، به نقل از تاریخ و صاف).

منابع

- ۱- بهار، ملک الشعراء، محمدتقی (تصحیح): تاریخ سیستان، انتشارات خاور، تهران ۱۳۱۴.
- ۲- خزائلی، محمد: شرح گلستان، انتشارات جاویدان، چاپ هفتم، تهران ۱۳۶۶.
- ۳- خطیب رهبر، خلیل: گلستان سعدی (شرح)، انتشارات صفی علیشاه، چاپ ششم، ۱۳۷۰.
- ۴- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، ۱۳۷۳.
- ۵- رامپوری، غیاث‌الدین محمد: غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، چاپ اول، تهران ۱۳۶۳.
- ۶- سعدی، مصلح‌الدین: کلیات، تصحیح محمد علی فروغی، امیر کبیر، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۲.
- ۷- قزوینی، محمد: مقالات قزوینی، گردآورده ع جربزه دار، اساطیر، چاپ اول، تهران ۱۳۶۳.
- ۸- معین، محمد: فرهنگ فارسی، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.
- ۹- یوسفی، غلامحسین: تصحیح و توضیح گلستان سعدی، خوارزمی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۸.
- ۱۰- _____: تصحیح و توضیح بوستان سعدی، خوارزمی، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۹.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی